

## نگاه استراتژیک: بازاندیشی گزینه‌های آمریکا درباره‌ی ایران

این متن ترجمه‌ی تحلیل استراتفور است که به بررسی گزینه‌های مختلف تحدید و تهدید ایران و همین‌طور امکان‌سنجی حمله‌ی نظامی به ایران، موانع بر سر راه آن و عواقب ناشی از آن در منطقه و جهان می‌پردازد. این ترجمه در سه قسمت در وبلاگ بامدادی نیز منتشر شده است (قسمت اول، دوم، سوم)

بحث عمومی درباره‌ی حمله‌ی احتمالی به تاسیسات هسته‌ای ایران دوباره در حال اوج گرفتن است. این موضوع تازه‌ای نیست و قبلاً هم رخ داده است. در موارد متعدد، نشت اطلاعات محرمانه درباره‌ی احتمال حمله‌ی هوایی به ایران، جو عمومی را به سمت جنگ قریب‌الوقوع برده بوده است. این نوع نشت‌های اطلاعاتی معمولاً همزمان با ابتکار عمل‌های دیپلماتیک صورت می‌گرفت و هدف اصلی آن‌ها ترساندن ایرانی‌ها بود تا شرایط برای توافق‌های مناسب با خواست آمریکا و اسرائیل فراهم‌تر شود. این نوع روی‌کردهای دیپلماتیک بارها شکست خورده‌اند، بنابراین عقلانی خواهد بود اگر این موج روزافزون [درباره‌ی خطر جنگ] را مرتبط با تحریم‌ها و تلاش برای افزایش فشار بر ایران به منظور تغییر سیاست (policy shift) یا بهره‌برداری از اختلافات درونی رژیم سیاسی ببینیم.

اولین برداشت ما [استراتفور] این بود که به بحث‌های جنگ بی‌اعتنایی کنیم و آن‌ها را صرفاً دور جدیدی از جنگ روانی علیه ایران بدانیم. جنگ روانی‌ای که این بار از اسرائیل منشاء گرفته است. بیشتر گزارش‌ها از قریب‌الوقوع بودن حمله‌ی اسرائیل به ایران می‌گویند. از نظرگاه جنگ‌افزار روانی (psychological-warfare)، این یک رویه‌ی پلیس خوب، پلیس بد (good-cop/bad-cop routine) است. اسرائیلی‌ها نقش یک سگ‌ها و دیوانه را بازی می‌کنند که به سختی توسط آمریکایی‌های عاقل‌تر مهار شده است و آمریکایی‌ها به کمک واسطه‌هایی به ایرانی‌ها فشار می‌آورند که امتیازهایی بدهند و از جنگ پرهیز کنند. همان‌طور که قبلاً گفتیم، این وضعیتی است که تا این لحظه بارها تکرار شده است و البته بی‌نتیجه بوده است.

در عرصه‌ی تجسس و کار اطلاعاتی (intelligence) بزرگ‌ترین گناه دست روی دست گذاشتن و قناعت کردن به تحلیل‌های روتین است. این باور که چون اتفاقی قبلاً چندین بار رخ داده است (یا رخ نداده است) پس این بار هم رخ می‌دهد (یا نمی‌دهد). اما بهتر است که هر بار وضعیت را با در نظر گرفتن اطلاعات و سنجه‌های جدید به دقت مورد ارزیابی قرار داد و از دنبال کردن پیش‌فرض‌های به ظاهر درست پرهیز کرد. به صورت تناقض‌واری، این احتمال را هم نباید از نظر دور داشت که همین دور جدید بحث‌های جنگ ممکن است به این نیت اوج گرفته باشد که ایرانی‌ها را متقاعد کند جنگی درکار نیست [و مثل قبل‌ها فقط تهدید روانی است] در حالی که عملیات جنگ به صورت نهانی در جریان باشد. در واقع ممکن است حمله‌ی نظامی به ایران قریب‌الوقوع باشد، اما به هر حال اطلاعاتی که در معرض عموم قرار دارد نه آنرا تایید می‌کند و نه احتمالش را رد می‌کند.

### تاریخ‌چه‌ی ارزیابی وضعیت حمله‌ی نظامی ایران

ارزیابی استراتفور از احتمال وقوع جنگ در ایران تا امروز سه مرحله را طی کرده است:

تا قبل از جولای ۲۰۰۹ (تابستان ۸۸)، موضع استراتفور این بود که اگر چه ایران در تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای است، اما میزان پیشرفت این روند را نمی‌تواند از روی مقدار اورانیوم غنی‌سازی شده حدس زد. ساخت یک سلاح هسته‌ای، علاوه بر انفجار آزمایشی زیرزمینی، نیاز به فن‌آوری‌های پیچیده‌ای برای کوچک کردن حجم و وزن و افزایش استحکام دارد. علاوه بر آن سلاح هسته‌ای نیازمند سیستم بسیار قابل اعتماد حمل (delivery system) که بتواند سلاح هسته‌ای را به هدف برساند خواهد بود. به نظر ما، ایران اگر چه ممکن است در حال نزدیک شدن به ساخت یک سلاح آزمایشی باشد، اما فاصله‌ی زیادی با توسعه‌ی سیستم حمل سلاح دارد. بنابراین ما بحث جنگ را در آن زمان مردود دانستیم و چنین استدلال کردیم که فشار معنی‌دار کافی‌ای برای حمله به ایران وجود نداشت.

اما ما نگرش فوق را در جولای ۲۰۰۹، به دنبال انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران و تظاهرات و ناآرامی‌های بعد از آن، اصلاح کردیم. ما اگر چه اهمیت این تظاهرات را کم دانستیم [از نظر به خطر انداختن سیستم سیاسی حاکم] اما متوجه شکل‌گیری همکاری نزدیک بین ایران و روسیه شدیم. بنابراین این‌طور به نظر می‌رسید که هیچ تحریم موثری نمی‌توان علیه ایران اعمال کرد و منتظر نتیجه‌ی تحریم‌ها شدن بی‌فایده است و در نتیجه احتمال حمله‌ی نظامی به ایران افزایش یافت. اما حمایت روسیه از ایران نیز افت کرد و ما مجدداً به تحلیل قبلی خود بازگشتیم [یعنی غیرمحمتم دانستن حمله به

ایران] و تحلیل خود را با ارزیابی پاسخ‌های بالقوه‌ی ایران در مقابل حمله‌ی هوایی تکمیل کردیم. ما به سه پاسخ بالقوه‌ی ایران اشاره کردیم: فعال کردن گروه‌های شبه‌نظامی شیعه (به صورت شاخص حزب‌الله لبنان)، ایجاد بحران و آشوب در عراق و بستن تنگه‌ی هرمز که ۴۵ درصد صادرات نفت جهان از آن عبور می‌کند. از بین این سه گزینه، آخرین گزینه بیش از همه جدی و خطرناک است. ایجاد اختلال در صادرات نفت از کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس می‌تواند بهای نفت را به صورت چشمگیری بالا ببرد که قطعاً روند آرام بهبود یافتن اقتصاد جهانی را دچار اختلال خواهد کرد. ایران این گزینه را دارد که دنیا را به یک رکود جهانی یا وضعیتی بدتر سوق دهد.

درباره‌ی این‌که آیا ایران از این گزینه [بستن تنگه‌ی هرمز] استفاده می‌کند یا خیر و همین‌طور این‌که آیا نیروی دریایی آمریکا می‌تواند به سرعت مین‌های دریایی را از تنگه‌ی هرمز جمع کند یا نه بحث‌های مفصلی در جریان بوده است. به احتمال زیاد، دولت ایران برای بقای خود نمی‌تواند نسبت به تهاجم به ایران بی‌تفاوت بماند و باید به شیوه‌ی حمله‌ی هوایی به این کشور را پاسخ دهد. از طرف دیگر درس تاریخی دردناکی هم وجود دارد که می‌گوید اعتماد به نفس یک ارتش لزوماً نمی‌تواند منجر به موفق بودن آن شود. پس حتی در خوشبینانه‌ترین حالت، این احتمال وجود دارد که ایرانی‌ها موفق شوند تنگه‌ی هرمز را مسدود کنند و این به معنای عواقب ویران‌گر اقتصادی در سطح جهان خواهد بود. احتمال موفقیت ایرانی‌ها در بستن تنگه‌ی هرمز ناشناخته است و در نتیجه مواجه شدن با آن ریسک بسیار بزرگی دارد که به اعتقاد ما پذیرفتن آن از توان آمریکا خارج است، به خصوص که سایر پاسخ‌های ایران را هم به این سناریو اضافه کنیم. بنابراین ما به این نتیجه رسیدیم که ایالات متحده‌ی آمریکا به ایران حمله نمی‌کند.

ما در این‌که اسرائیل هرگز به تنهایی به ایران حمله نمی‌کند تردیدی نداشته‌ایم. اولاً در مقایسه با آمریکایی‌ها، احتمال موفقیت اسرائیلی‌ها با توجه به اندازه‌ی قوا و فاصله‌ی جغرافیایی از ایران و این نکته که باید از حریم هوایی ترکیه، عراق یا عربستان سعودی عبور کنند، بسیار کمتر است. از این مهم‌تر، اسرائیل توان مهار کردن عواقب چنین حمله‌ای را ندارد، یعنی هرگونه اقدام نظامی از سوی اسرائیل، باید با هماهنگی با آمریکا انجام شود تا این کشور بتواند به موقع تجهیزات و نیروهای مین‌روبی، ضد زیردریایی و ضد موشکی خود را آماده و مستقر کند. در واقع اقدام نظامی اسرائیل علیه ایران بدون هماهنگی کامل با آمریکا می‌تواند منجر به کلید خوردن بحران اقتصادی در سطح جهان شود که اسرائیل به هیچ‌وجه نمی‌تواند عواقب سیاسی آن را کنترل کند. بنابراین ما نتیجه گرفتیم که حمله‌ی هوایی اسرائیل به ایران بدون دخالت آمریکا، بسیار دور از ذهن است.

### ارزیابی جدید از احتمال حمله‌ی نظامی به ایران

بر اساس دیدگاه فعلی ما، در اختیار داشتن مقدار کافی اورانیوم غنی‌شده برای ساخت سلاح هسته‌ای، به معنای آن نیست که ایرانی‌ها به ساختن سلاح هسته‌ای نزدیک هستند. به علاوه، خطرهایی که در ذات حمله‌ی هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران مستتر است از مزایای آن بیشتر است، حتی اگر تصور کنیم که کل صنایع هسته‌ای ایران با یک حمله‌ی هوایی منهدم می‌شوند (نتیجه‌ای که در خوش‌بینانه‌ترین حالت هم قطعی نیست). (علاوه بر این ممکن است بسیاری از پیش‌فرض‌های ما درباره‌ی توانایی‌های نظامی آمریکا یا ایران نادقیق باشد. مثلاً ممکن است این باور که آمریکایی‌ها به راحتی می‌توانند تهدید مین‌های دریایی را مهار کنند یا تصورات ما از میزان توسعه‌یافتگی سلاح‌های ایران درست نباشد. به همین علت، محاسبات مبهم و غبارآلود می‌شوند و تحلیل‌گران ممکن است این‌طور نتیجه بگیرند که دور جدید تهدیدها علیه ایران، فقط لاف‌زنی‌های سیاسی توسط دولت‌های درگیر است.

اما نکته‌ی بسیار مهم دیگری را نیز نباید از نظر دور داشت. واقعیت این است که فارغ از نوع پاسخ ایران در برابر تهدیدها، نابود کردن توانایی‌های هسته‌ای آن چالش‌های استراتژیکی که این کشور ایجاد کرده را از بین نخواهد برد. ایران (به غیر از آمریکا) بزرگترین ارتش در منطقه‌ی خلیج فارس را دارد و آمریکا نیز مشغول عقب‌نشینی از عراق است که توانایی این کشور در مهار کردن ایران را کاهش می‌دهد. بنابراین، حمله‌ی هوایی موضعی به تاسیسات هسته‌ای ایران (surgical strike) همراه با ادامه‌ی عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق، منطقه‌ی خلیج فارس را با یک بحران استراتژیکی عمیق مواجه خواهد کرد.

[برخلاف تصور معمول] کشوری که بیشترین دغدغه را نسبت به ایران دارد اسرائیل نیست، بلکه عربستان سعودی است. سعودی‌ها نتیجه‌ی آخرین عدم‌تعادل قدرت (imbalance) در منطقه را هنوز به خاطر می‌آورند، هنگامی که عراق بعد از صلح با ایران به کویت حمله کرد و این امکان را به وجود آورد که به مناطق نفت‌خیز واقع در شمال شرق عربستان سعودی حمله کند. در آن زمان، آمریکا دخالت کرد [و مانع از ادامه‌ی اشغال و تهدیدهای بیشتر از سوی عراق شد] اما با توجه به عقب‌نشینی فعلی نیروهای آمریکا از عراق، ممکن است دخالت نظامی جدید (بلافاصله هم‌زمان با عقب‌نشینی از)

نظر سیاسی دشوار باشد، مگر این‌که تهدیدها علیه آمریکا بسیار واضح باشد. علاوه بر این، ایران از نظر نظامی این قابلیت را دارد که برخلاف صدام حسین که در پی حمله به کویت در این کشور توقف کرد [در واقع با این‌کار به سعودی‌ها هدیه‌ی زمان را داد]، از این کشور عبور کرده و بدون وقفه تهاجم را به سمت عربستان ادامه دهد.

البته در شرایط واقعی برای بهره‌برداری از مزایای چنین اقدامی، لازم نیست ایرانی‌ها دست به عملیات نظامی علیه عربستان سعودی بزنند. نفس عدم توازن قوا در منطقه‌ی خلیج فارس [به سود ایران] می‌تواند سعودی‌ها و دیگران را به یافتن روش‌های سیاسی‌ای برای مهار ایران ترغیب کند. سلطه‌ی استراتژیک بر خلیج فارسی لزوماً با اشغال نظامی حاصل نمی‌شود، همان‌گونه که آمریکایی‌ها در چهل سال اخیر نشان داده‌اند می‌توان بدون اشغال مستقیم نظامی، این منطقه را به صورت موثری تحت کنترل داشت. داشتن «توانایی» اجرای چنین عملیاتی، برای سلطه‌ی استراتژیک بر خلیج فارس کافی است.

در نتیجه در مقایسه با اسرائیلی‌ها، سعودی‌ها به مراتب بی‌سر و صدا تر و در عین حال عجولانه‌تر از آمریکا خواسته‌اند تا در مورد ایران چاره‌ای بیاندیشد. سعودی‌ها قطعاً مایل به خروج آمریکا از عراق نیستند. آن‌ها خواستار ادامه‌ی حضور نظامی آمریکا در عراق هستند چون اولاً این حضور را به عنوان عامل بازدارنده‌ی ایران می‌بینند و ثانیاً این حضور گسترده‌ی نظامی خارج از مرزهای عربستان واقع می‌شود. واضح است که سعودی‌ها از تلاش‌های هسته‌ای ایران خشنود نیستند، اما آن‌ها تهدید کلاسیک یا هسته‌ای را اجزاء یک تهدید واحد می‌بینند. به عبارت دیگر، از بین رفتن تعادل قدرت بین ایران-عراق [در اثر حمله‌ی آمریکا] شبه جزیره‌ی عربستان را در موقعیت آسیب‌پذیری قرار داده است.

چند هفته‌ی پیش عبدالله، پادشاه عربستان حرکت جالب توجهی انجام داد. او شخصاً به همراه رئیس‌جمهور سوریه به لبنان رفت. با توجه به ایدئولوژی‌های متفاوت حکومت‌های سوریه و عربستان، نزدیکی سوریه با ایران و تضاد منافع دو کشور در لبنان، رژیم‌های سعودی و سوری معمولاً روابط دوستانه‌ای با هم ندارند. اما در این سفر، آن‌ها همراه با هم به ملاقات دولت لبنان و همین‌طور ملاقات نه‌چندان محرمانه با حزب‌الله رفتند. ثروت و نفوذ سعودی‌ها و همین‌طور تهدید منافع آن‌ها در اثر ماجراجویی‌های بیش از حد ایران منجر به ایجاد یک دینامیک ضد-حزب‌الله در لبنان شده است. حزب‌الله بسیاری از گروه‌هایی را که متحد بالقوه‌ی خود می‌پنداشت، ناگهان در حال همکاری با دشمنان قطعی خود می‌بیند. به نظر می‌رسد خطر پاسخ حزب‌الله به حمله‌ی هوایی به ایران به نوعی رفع/مهار شده است.

### مهار شدن نفوذ ایران بر حزب‌الله

چند هفته پیش عبدالله، پادشاه عربستان حرکت جالب توجهی انجام داد. او شخصاً به همراه رئیس‌جمهور سوریه به لبنان رفت. با توجه به ایدئولوژی‌های متفاوت حکومت‌های سوریه و عربستان، نزدیکی سوریه با ایران و تضاد منافع دو کشور در لبنان، رژیم‌های سعودی و سوری معمولاً روابط دوستانه‌ای با هم ندارند. اما در این سفر، آن‌ها همراه با هم به ملاقات دولت لبنان و همین‌طور ملاقات نه‌چندان محرمانه با حزب‌الله رفتند. ثروت و نفوذ سعودی‌ها و همین‌طور تهدید منافع آن‌ها در اثر ماجراجویی‌های بیش از حد ایران منجر به ایجاد یک دینامیک ضد حزب‌الله در لبنان شده است. حزب‌الله ناگهان بسیاری از گروه‌هایی را که متحد بالقوه‌ی خود می‌پنداشت در حال همکاری با دشمنان قطعی خود می‌بیند. به نظر می‌رسد خطر پاسخ حزب‌الله به حمله‌ی هوایی به ایران به نوعی رفع/مهار شده است.

### حذف اهرم ایران در تنگه‌ی هرمز

همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، ابتکار عمل ایران در پاسخ به حمله‌ی احتمالی آمریکا به سه مورد اصلی خلاصه می‌شود. یکی حزب‌الله لبنان است که از دید آمریکایی‌ها ضعیف‌ترین گزینه‌ی ایران محسوب می‌شود. دو گزینه‌ی دیگر عراق و تنگه‌ی هرمز هستند. اگر عراقی‌ها بتوانند دولتی تشکیل دهند که به طور نسبی بتواند جناح‌های طرفدار ایران را مهار کند (شبهه آن‌چه به صورت مقدماتی در مورد حزب‌الله در لبنان انجام شده است) گزینه‌ی دوم ایران در پاسخ‌گویی به آمریکا نیز تضعیف خواهد شد. در این صورت فقط موضوع اصلی باقی می‌ماند: تنگه‌ی هرمز.

مشکل آمریکا در تنگه‌ی هرمز این است که این کشور نمی‌تواند هیچ ریسکی را در این منطقه بپذیرد. تنها راه کنترل کامل ریسک، نابود کردن کامل توانایی‌های دریایی ایران قبل از اقدام هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای این کشور است. از آن‌جا که بسیاری از تجهیزات مین‌گذاری ایران قایق‌های کوچک هستند، نابود کردن توان دریایی ایران به معنای حمله‌ی هوایی گسترده و عملیات ویژه علیه بنادر ایران خواهد بود تا بتواند همه چیز شامل کلیه‌ی قایق‌ها و شناورهایی که بتوانند مین‌گذاری کنند، همه‌ی انبارهای مین، تاسیسات پدافند موشکی ضدکشتی، زیردریایی‌ها و هواپیماها را به طور کامل نابود

کند. به زبان ساده، همهی ساختمان‌ها و سازه‌های کاربردی تا شعاع چندین کیلومتر از هر بندر باید منهدم شود. آمریکا نمی‌تواند کنترل ریسک مربوط به تنگه‌ی هرمز را به بعد از حمله به تاسیسات هسته‌ای موکول کند. در نتیجه در صورت تصمیم به تهاجم، حتما می‌بایست قبل از حمله به تاسیسات هسته‌ای به موضوع تنگه‌ی هرمز بپردازد و خسارتی که به توان نظامی ایران وارد می‌کند نیز می‌بایست بسیار چشم‌گیر و گسترده باشد.

این استراتژی دو سود برای آمریکا خواهد داشت. اول این‌که تاسیسات هسته‌ای جایی نمی‌روند. نابود کردن تاسیسات غنی‌سازی اورانیوم و یا تولید سلاح نسبت به نابود کردن اورانیومی که تا این لحظه غنی شده است اولیت دارد و بخش بزرگی از این تاسیسات بعد از حمله به تاسیسات دریایی ایران جا به جا نخواهند شد. بی‌شک پرسنل کلیدی از این سایت‌ها فرار خواهند کرد، اما در صورت «حمله‌ی اول (first strike)» به تاسیسات هسته‌ای هم به هر حال پرسنل کلیدی و دانشمندان هسته‌ای در همان چند دقیقه‌ی اول مناطق خطر را تخلیه می‌کردند. با وجودی که توان تهاجمی نیروی هوایی آمریکا خوب است، اما نمی‌تواند به صدها هدف هم‌زمان حمله کند و در نتیجه ایران به هر حال فرصت کافی برای تخلیه‌ی نیروهای کلیدی را خواهد داشت. در نتیجه حمله‌ی اول به تاسیسات هسته‌ای چندان مزیتی نسبت به حمله به آن‌ها بعد از نابود کردن توان دریایی ایران نخواهد داشت.

اما مزیت دوم. حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران، مشکل زیربنایی‌تر آمریکا با ایران که قدرت نظامی این کشور در منطقه است را حل نمی‌کند. اما در صورت اجرای سناریوی گفته شده، آمریکا به ناچار به مراکز فرماندهی نظامی، تاسیسات و تجهیزات دفاعی و تهاجمی هوایی (نیروی هوایی) و همین‌طور توان دریایی ایران (نیروی دریایی) حمله خواهد کرد. به دنبال چنین تهاجمی، حمله به تاسیسات هسته‌ای انجام خواهد شد که می‌تواند به یک عملیات طولانی هوایی به نیروهای زمینی ایران نیز تعمیم یابد.

آمریکا در به دست آوردن سلطه‌ی هوایی و تهاجم به نیروهای نظامی کلاسیک بسیار خوب عمل می‌کند

(مثلا یوگوسلاوی ۱۹۹۹) توانایی‌های هوایی استراتژیک این کشور بسیار بالاست و برخلاف بیشتر قسمت‌های ارتش آمریکا که در نقاط مختلف جهان درگیر هستند، چندان تحت فشار نیست. آمریکا نیروی هوایی قابل توجهی در منطقه دارد که همراه با تیم‌های عملیات ویژه که برای نفوذ کردن، هدف گرفتن، گریختن و تجسس ماهواره‌ای آموزش دیده‌اند در اطراف ایران مستقر هستند. برای آمریکا، حمله هوایی به نیروهای نظامی کلاسیک ایران به مراتب راحت‌تر از کاری است که در افغانستان کرد. چنین حمله‌ای، نه نیاز به حضور نیروهای زمینی دارد و نه اصولاً احتیاجی به پیاده کردن سرباز در خاک ایران وجود دارد. یک عملیات گسترده و بمباران کامل برای رسیدن به هدف آمریکا کافی است. هدف اصلی چنین حمله‌ای تضعیف رژیم سیاسی در ایران است، اما چنان‌چه منجر به تغییر رژیم سیاسی هم شود نتیجه‌ی مطلوب‌تری برای آمریکا حاصل شده است.

این استراتژی (حمله به توان دریایی ایران و بعد حمله به تاسیسات هسته‌ای) تنها گزینه‌ی نظامی‌ای است که می‌تواند منجر به نابودسازی توانایی‌های هسته‌ای ایران شود و در عین حال مانع از پاسخ ایران خواهد شد. چنین حمله‌ای توان نظامی کلاسیک ایران را نابود خواهد کرد و به تهدیدهای کوتاه‌مدت این کشور علیه شبه‌جزیره‌ی عربستان خاتمه خواهد داد. چنین حمله‌ای، در صورتی که به خوبی اجرا شود، بدترین سناریو برای ایران خواهد بود و به نظر ما، تنها روشی است که حمله‌ی گسترده‌ی هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران قابل اجراست.

همان‌طور که سلطه‌ی ایران در خلیج فارس، به توانایی این کشور در اجرای عملیات نظامی مربوط می‌شود و نه این‌که چنین عملیاتی واقعا انجام شود، عکس آن نیز صادق است. صرف وجود توانایی و اراده‌ی کافی برای اجرای عملیات گسترده‌ی نظامی علیه ایران کافی است تا محاسبات و تصمیم‌گیری ایرانی‌ها را شکل دهد. تا وقتی که تهدیدها متمرکز بر تاسیسات هسته‌ای ایران باشد و توان نظامی کلاسیک ایران دست نخورده باقی بماند و دست تصمیم‌گیرندگان را در پاسخ‌گویی باز، ایرانی‌ها استراتژی خود را تغییر نخواهند داد. اما وقتی که گزینه‌های متقابل ایران یکی پس از دیگری حذف شوند و کلیت توان نظامی این کشور در معرض ریسک قرار بگیرد، ایران باید محاسبات خود را عوض کند.

در این سناریو، اسرائیل بازیگری حاشیه‌ای و آمریکا تنها بازی‌گر اصلی میدان خواهند بود. آمریکا احتمالاً فقط به خاطر موضوع هسته‌ای به ایران حمله نخواهد کرد. جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران موضوع چندان مهمی برای آمریکا نیست. موضوع مهم برای آمریکا، ادامه‌ی عقب‌نشینی نیروهایش از عراق و توان نظامی کلاسیک ایران است. طبعاً نابود کردن تاسیسات هسته‌ای ایران یک مزیت اضافی چنین حمله‌ای است.

با توجه به دخالت سعودی‌ها در سیاست لبنان، چنین سیاستی نیازمند تغییرات اساسی در عراق است: تشکیل سریع دولت و محدود کردن نفوذ ایران در عراق. نکته‌ی جالب این است که ما اخیراً از بیانات اخیر مقامات دولتی [آمریکا] این‌طور برداشت کرده‌ایم که از نفوذ ایران در عراق واقعا هم به شدت کاسته شده است. این موضوع در حال حاضر چندان واضح به نظر نمی‌رسد و تا حدی آمیخته با پروپاگانداست، اما در صورت عینیت یافتن گزینه‌های تهاجمی آمریکا علیه ایران جدی‌تر خواهند بود.

### تنش‌های داخلی در تهران

در این وضعیت، ما انتظار داریم که شاهد بازنگری ایرانی‌ها در مواضع‌شان باشیم و برخی از روحانیان حاضر در عرصه‌ی سیاسی ایران شرایط متغیر پیش آمده در لبنان را به موجی علیه رئیس‌جمهور تبدیل کنند. در واقع نشانه‌های تنش‌های داخلی هم به چشم می‌خورد که اگر چه هدف نهایی آن برای ما روشن نیست، اما روند آن در حال شدت گرفتن است.

ساخت سیاسی حاکم بر ایران نگران تحریم‌ها نیست و نابود شدن توان هسته‌ای ایران را هم موضوعی ناخوشایند ولی نه چندان حیاتی تلقی می‌کند. اما نابود شدن توان نظامی کلاسیک ایران، نه تنها اهداف منطقه‌ای بلکه پایداری داخلی سیستم حاکم را نیز به خطر خواهد انداخت. این موضوعی نیست که ساخت سیاسی بتواند تحت هیچ شرایطی بپذیرد و در نتیجه در صورت واقعی بودن تهدیدها مجبور به تغییر استراتژی خواهد شد.

از دید ایرانی‌ها (و همین‌طور از دید ما) نیت‌های واشنگتن شفاف نیست. اما با در نظر گرفتن:

- موضع دولت آمریکا مبنی بر ضرورت خروج از عراق
- فشار سعودی‌ها بر آمریکا برای ماندن در عراق مادامی که ایران تهدید نیرومندی به شما می‌رود
- حرکت سعودی‌ها به سمت حزب‌الله برای ایجاد فاصله بین سوریه و ایران
- فشار اسرائیل بر آمریکا برای حل کردن تهدیدهای هسته‌ای ایران

کم‌کم پازل تشکیل دهنده‌ی استراتژی نوین آمریکا در منطقه حل می‌شود. ایرانی‌ها بدون شک نگران هستند و صرف وجود تهدیدهای جدی در استراتژی جدید آمریکا ممکن است باعث تغییر مواضع‌شان شود. در غیر این‌صورت، منطق و ملاحظاتی [ژئوپولیتیک] حکم می‌کند که راه‌حل گسترده‌تری برای حل مشکلی که توان نظامی ایران ایجاد کرده است اتخاذ شود.

منبع: استراتفور / ترجمه: بامداد ایرانی